

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهلیم تفسیر سوره نور

معانی نور در قرآن کریم

آیه سی و پنج، سی و شش و سی و هفت سوره مبارکه نور.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ* فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأَصْوَالِ* فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْأَصْوَالِ وَالْأَصْوَالُ»

سوره مبارکه نور که این آیه نور شاید سنگین ترین آیه در حقیقت قرآن باشد به جهت مثل. خاطرتان هست که به هر جهت سخن از چینش نظام هستی است. چینش نظام هستی این گونه است که باید یک نوری در آن افق اعلا بیاید پایین و بخورد به شبکه‌هایی و آن را منتشر بکنند و افراز بکنند که دیگر مفصل توضیح دادیم. یک بار دیگر توضیح دادنش این است که «نورٌ عَلَى نُورٍ» نوری بر نور دیگر، یعنی یک علو نورانی. همین‌طور نور می‌آید تضعیف می‌شود و تفکیک می‌شود و این نور تضعیف شده و تفکیک شده می‌رود باید برود در بیوتی. این‌جاست که ترکیب شما از بحث هستی‌شناسانه و بحث سلوکی را با هم می‌بینید. این هم جزء صعوبت‌های این بحث شده است. ویژگی‌های این بحث است.

شما در قصه آدم هم همین را می‌بینید. به هر جهت نمی‌شود کسی از بهشت اخراج بشود. اساساً بهشت عطا‌ی غیر مجذوذ است، عطا‌ی غیر ممنوع است، عطا‌ی غیر مقطوع است. کسی از بهشت اخراج نمی‌شود هیچ‌گاه. آن اتفاقی که می‌افتد به هر جهت از یک بهشتی اخراج شده است. از یک بهشتی پایین آمده، هبوط کرده است. این ترکیبی است از بحث‌های هستی‌شناسانه‌ای که بالاخره کسی از آن بالا بخواهد بیاید پایین، تمام مراتب هستی را باید بیاید پایین که این شده مساله‌ای به نام هبوط. منتها این را ترکیب می‌کند با یک بحث سلوکی. یعنی چون که بهشت برزخی که بعد از این اتفاق می‌افتد، یک جوری در موازات و در محاذات آن بهشتی که شما از بالا می‌آیید پایین. عذر می‌خواهم یک مقداری بحث سختی است.

بینید ما، شما، ما همه موجودات عالم یک ریشه در بالا داریم که «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» که ما همه یک ریشه‌ای در بالا داریم به اندازه قدر معلوم می‌آییم پایین. همین‌طور داریم می‌آییم پایین و همه در آن عوالم قدس هستیم، آنجا هم پیمان‌هایمان را دادیم. اینی که دارد «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» یک موقع این بلی را ما گفته ایم و آمده ایم. برای همین است که هر کس آنجا زودتر گفته، آنجا زودترش زمانی نیست اساساً چون زمان نیست، هر کس زودتر گفته است آنجا امام است. برای همین هی می‌گویند ائمه می‌گویند آقا این بلی را ما زودتر گفتیم از همه. وقتی پرسیدند ما زودتر گفتیم. حالا این شبیه کلاس درسی که بگوید من زودتر گفتم نیست. رتبه اش هرکسی آنجا بالاتر است، اینجا بالاتر است. پیمان‌الست را زودتر سپرده است.

حالا همین‌طور که دارد می‌آید پایین می‌رسد به بهشت‌های به سمت پایین. یعنی بهشت برزخی نزولی اصطلاحاً دارد عوالم را همین‌طور می‌آید پایین، می‌آید پایین تا برسد به این عالم. بعد از این عالم باز دوباره همین‌طور طی می‌کند تا برسد به لقاء الله. به لقاء الله هم همه می‌رسند. فقط آدم خوب‌ها نمی‌رسند، این که می‌گویند به لقاء الله پیوست، همه به لقاء الله می‌پیوندند. منتها لقاء چی می‌پیوندند؟ می‌میرند به لقاء الله می‌پیوندند. یعنی این است دیگر «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَكَ» کسی که دنبال لقاء الله است اجل می‌رسد، همه به لقاء الله می‌رسند. منتها به لقاء چه می‌رسیم یک مقداری فرق دارد دیگر. به کدام اسما می‌رسیم؟ این‌ها یک مقداری قواعدها فرق دارد، ولی همه به لقاء الله می‌پیوندند. این می‌شود بخش برزخ و بهشتی که پس از مردن در حالت صعود اتفاق می‌افتد. پس ما یک «أَنَا لله» داریم از آن بالا می‌رویم پایین، یک «أَنَا الیه راجعون» داریم، از پایین می‌رویم بالا. این قاعده هستی است. این‌ها هم برای همین است. می‌گویند که مستقیم نمی‌توانیم مستقیم برویم بالا. حالت دوری این گونه می‌آید پایین، این گونه می‌روید بالا. به همه آن برزخ قبلی نمی‌رسید. به یک بهشت دیگر می‌رسید. بهشت برزخ صعودی. این را چرا عرض می‌کنم؟ به استناد آنچه که در جلسات گذشته عرض کردم. یک مقداری بحث قبول بکنید که بحث سنگینی است این بحث سوره نور و آیه نور. این گونه است که به هر جهت چینش نظام هستی این‌طور است که بالاخره هر کسی باید بیاید پایین.

منت‌های مراتب اگر این نور برود در بیوت، رجال درست می‌کند. می‌کند «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ». این نور باید برود در یک بیوتی که رجال را درست میکند. این ترکیب قضیه است. منت‌ها این را دارد با همدیگر (میگوید). قرآن سبکش این‌گونه است. این نوری که عرض کردیم که یک نور وجودی است، این نور را چون یک نور سلوکی هم ما داریم، این‌ها را ترکیب می‌کند و می‌گوید. ترکیب نور وجودی با نور سلوکی با همدیگر می‌گوید. چونکه نور را در قرآن بیشتر در مورد سلوک به کار برده. برای همین است که می‌گوید که این‌ها «نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَنْفُسِهِمْ»، «أَوْ مِنْ كَانْ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ». این نور را فضای سلوک به کار برده است. منت‌ها اینجا تو فضای وجود به کار برده ترکیب کرده است. لذا «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» دارد هدایت نورانی می‌کند که اساساً شخص، ما رجالی لازم داریم که بر اساس قوای روحانی بفهمد و برود.

دیدگاه قرآن به شکست

اینجا یک نکته‌ای است که حالا اینجا یک تذکری من اینجا خدمتتان بدهم. سوره مبارکه هود را ببینید. آیه هشتاد، صفحه دویست و سی. خب ما خیلی راجع به ربیون، ربانیون این‌ها صحبت زیاد شده است در قرآن که یک کسانی لازم است که این‌ها کارهای انبیاء را انجام بدهند، کارهای ائمه را این‌ها انجام بدهند، این‌ها باید بروند زیر بار. آن پروژه یک نبی یا امام را این جلو می‌برد و اگر این نباشد جلو نمی‌رود. این هم بی‌تعارف است. قرآن هم برعکس این مدل‌هایی که بعضی‌ها خیلی با فضای خوشبینی برخورد می‌کنند، قرآن یک شکلی دارد، ترکیبی دارد تو این مطالب. شکست را می‌پذیرد، ولی بن‌بست را نمی‌پذیرد. نه اینکه شکست را نمی‌پذیرد. نه. ببینید برخی در دو طرف طیف ایستاده‌اند. یک عده انسان خوش‌خیال که قرآن اسمش را می‌گذارد «امنیه»، می‌گذارد خیال، آدم خیال باف. همین‌طور برای خودش دارد یک تصورات خیلی آن‌چنانی می‌کند که نه ما شکست نخوردیم، ما آنجا هیچی نشده و هیچی از ارزش‌های ما کم نشده است. در طرف دیگر طیف کسانی ایستاده‌اند که انقدر فریاد می‌زنند و ناله می‌کنند که چیزی که اتفاق می‌افتد تپش امید نیست، ناامیدی است. یعنی حالت بن‌بست است که خورده طرف به آن. اینجا یک فضای دیگر وجود دارد به نام «رجاء». رجا امیدواری است که «من رجأ عرف رجائه فی عمله». کسی که امیدوار است امیدش در عملش مشخص می‌شود.

آدمی که اهل عمل است، ولی شکست را می‌پذیرد. آقا فلان جا ما خطا کردیم و شکست خوردیم. آقا اتفاق که برای حضرت حمزه سیدالشهدا افتاد، اتفاق کمی نبود برای تاریخ اسلام. شکست بود. حمزه را از دست داده است به خاطر اینکه یک عده گردن را ول کردند. این شکست، شکستی بود که جبران نشد تا آخر. بالاخره عدم حضور حمزه سیدالشهدا خود را تا جریان رحلت پیغمبر و حوادث پس از رحلت نشان داد. جریان فقدان مالک اشتر خود را تا حوادث نیمه دوم حکومت امیرالمؤمنین نشان داد که عملاً وقتی حضرت داشتند جمع و جور می‌کردند سپاه را برای معاویه، می‌دانید که حالا این‌ها بحث تاریخ است، می‌دانید که حضرت اصلاً قرار نبود برود با نهروانیا بجنگد. یک عده این را کردند اولویت حضرت که باید برویم نهروان بجنگیم. حضرت داشت سپاه را جمع کرده بود برای اینکه با معاویه بجنگد، با دشمن اصلی بجنگد. این‌ها در حقیقت انقدر اولویت‌سازی کردند گفتند نه الا و بالله ما باید برویم نهروان بجنگیم. رفتند با نهروان جنگیدند عملاً دیگر شما حساب بکنید که چند هزار قاری و حافظ قرآن کشتند دیگر. اصلاً روحیه خراب شد، روحیه جامعه خراب شد. فلذا نرفتند اصلاً برای معاویه. بار دوم آنجا بود که همه می‌گفتند اگر مالک اشتر بود حتماً این اتفاقات نمی‌افتاد. یعنی نعۃ الاشتر، فقدان مالک اشتر، آنجا خود را نشان می‌دهد. این را باید بپذیریم.

ولی این که یک سری آدم خوش‌خیال که هیچی از ارزش‌های ما در هیچ زمینه‌ای کم نمی‌شود کلاً (وجود دارند که فکر میکنند) ما هم خطا نمی‌کنیم. ما کجا خطا می‌کنیم؟ ما در هیچ چیز خطا نمی‌کنیم. در خوردرو خطا نمی‌کنیم، در آلودگیها خطا نمی‌کنیم، در ناترازیها خطا نمی‌کنیم، در قیمت ارز و زمین و مسکن هم خطا نمی‌کنیم. اصلاً شما بگویید یک مورد ما خطا کردیم نعوذ بالله. کلاً خطا نداریم در هیچی. این خیلی بد است. این نپذیرفتن است.

قرآن، نگاه کنید جریان احد را که حضرت آقا نقل می‌کنند، ببینید چجوری نقل می‌کند که مثال احد را می‌زنند. احد دقیقاً همین‌گونه است. می‌پذیرد آقا ما اینجا خطا کردیم «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ ۖ هَلْ إِذَا فُشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ» شما این‌گونه کردید، اما نگویید ما این‌ها را از دست دادیم. یک‌هویی شبیه کفار ناامیدکننده حرف زنید. از اینجا یک ناگزیری درست می‌شود برای بحث حمراء الأسد. می‌بینید شما چقدر این داستان واقعی و قشنگ دارد روایت می‌شود. امیدوار کننده دارد روایت می‌شود، نه با خوش‌خیالی. ما اینجا احتیاج به چی داریم؟ در حوادث روزگار که حالا در همین سوره مبارکه نور بهش احتیاج داریم، یک رجالی لازم داریم. مرد لازم داریم. ببینید کارهای دین با مردم راه نمی‌افتد، با مرد راه می‌افتد، مردم همراهی می‌کنند. اگر آن شبکه و هسته اصلی آن مرد نباشد، مردم حرکت نمی‌کنند. این را مفصل تا حالا تحت عنوان ربیون و ربانیون و حواریون و فلان و این‌ها عرض کردیم. اینجاست که مرد این فضا مردی است روحانی با قوت‌های روحانی. برای همین است که این رجال، این مردان عظیمی که قرار است تولید بشوند باید این نورها بیاید در بیوت، در این بیوت رجال تربیت بشود. که حالا این تکه را عرض خواهیم کرد، ولی حالا همین مقدار را

ببینید در داستان حضرت لوط، یک داستان امروزه مدعی دارد این داستان. یعنی به هر جهت آن گناه زشتی که دشمن سرش ایستاده است و مقابله با ناموس طبیعت و ناموس عالم است که حالا این را چرا عرض می‌کنم؟ چون در بحث خانواده تو این بیوت احتیاج داریم. این در این بیوت «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ» باید بیاید این فضای تولید خانواده را به عنوان جبهه اصلی در مقابل دشمن تدارک بکند. این سر جای خودش.

ببینید. خب اینهایی که آمدند «تَقَطَّعُوا السَّبِيلَ» اینهایی که آمدند راه را عوض کردند. قرآن این گونه گزارش می‌دهد. آیه هفتاد و هشت و هفتاد و نه و هشتاد را نگاه بکنید «وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهَرَّغُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ» قوم لوط «يُهَرَّغُونَ إِلَيْهِ» مثل گاو حمله کردند به سمت آن میهمان‌ها. «يُهَرَّغُونَ إِلَيْهِ» معنیش دقیقاً تو فارسی می‌شود همین. «يُهَرَّغُونَ» به معنای این است که یک سری شتر تشنه که می‌خواهند به آب برسند خودشان را این گونه بهم می‌زنند که زودتر به آب برسند، این گونه دنبال این مردان بودند برای آن کار زشت. «وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ» از قبل هم این‌ها سیئات انجام داده بودند که کارشان به این روزگار کشید. این خودش یک تذکر مهم است که همین‌طور خدا نمی‌گذارد در کاسه یک امتی یکپو یک کار خفین بکنند. اگر احد را می‌گوید، وقتی تحلیل می‌کند می‌گوید «إِنَّ الْأَدِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا» می‌گوید اگر این‌ها این کار را می‌کنند، این‌ها به خاطر کاری است که قبلاً کردند. هر خطای انسان را آماده می‌کند برای خطای بعدی و برخی از خطاهای دیگر عفو هم ندارد. اینی که قرآن حالا چون بارها عرض کردیم دیگر عرض نمی‌کنیم خیلی. تا یک جایی قوم برگزیده را خدا می‌بخشد. از یک جایی به بعد وقتی بخواهد ببخشد، با یک توبه سنگین می‌بخشد. آن توبه سنگین گاهی اوقات توبه در حقیقت فتنه داخلی است. «فَأَقْضُوا أَنْفُسَكُمْ» یعنی باید بزنند همدیگر را بکشند. قوم برگزیده کلاً باید بترکاند. یا دشمن را می‌ترکاند و خود را می‌ترکاند، مثل بمب می‌ماند یا می‌خورد به سر دشمن، دشمن را می‌ترکاند یا در زاغه مهمات می‌ترکد. خب، باید بترکاند. اگر ترکاند خود را می‌ترکاند. این خاصیت ام القری، خاصیت قوم‌های برگزیده است.

لذا ما در ثریا هم این نکته را عرض کردیم که ثریا را تعلیق کردیم به واسطه این نکته، البته بعد راه افتاد، که فتنه داخلی قهریه نمی‌شود نشود. فتنه داخلی حتماً باید بشود. منتها مراتب این فتنه داخلی زمینه‌ای است برای پرش؟ بله، همون‌جوری که حضرت آقا گفتند می‌توانیم ما آمریکا را زیر پا له کنیم. واقعاً اگر درست بفهمیم که این فتنه رگ و ریشه‌اش چیست و چه کار باید بکنیم الان و اتفاقاً یک ناب گزینی اینجا می‌شود که یک سری مومنی درست می‌شوند، مومن لت و پار، همان‌طوری که در حمراء السد همین‌جوری شد. وقتی که احد انجام شد و دشمن فرار کرد، گفت برای چی ما فرار کردیم؟ باید برگردیم این‌ها را تتمه‌شان ریشه‌شان را بکنیم. وقتی که برگشتند، خبر رسید به پیغمبر. پیغمبر فرمودند که سالمها نه سالمها بروند کنار، چونکه کسی اگر سالم بوده یعنی نچنگیده است. سالمها بروند کنار، لت و پاره و پیچریها بیایند وسط. با آن پیچری‌ها پیمان بست، گفت شما بروید کنار من، منم و پیچری‌هایم. با آن‌ها پیمان بست. وقتی که پیمان بست، همان پیمان باعث شد که در حقیقت «فَأَقْضُوا بِنِعْمَةِ مِّنَ اللَّهِ وَفَضَّلِ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ» خود آن پیمان مهم است که دیگر اصلاً هیچ اتفاق نیفتاد و آن ابهت برگشت.

امروز عزیزان ما احتیاج به یک پیمان محکم با انقلاب و رهبری داریم به نام بیعت رضوان. وقتی که یک بیعت «تحت الشجرة» اگر بکنیم، آن فتنه را تبدیل به فرصت می‌کنیم. فتنه‌ای که قاعدتاً این فتنه‌ها طولانی، فاصله‌اش هم طولانی نمی‌شود. برای اینکه شما و ماها همه بفهمیم که این نتیجه آن کار بود. این نتیجه کاری بود که ما کردیم و بالاخره این گونه شد دیگر. حالا که این گونه شد. قرآن هیچ موقع گزارش شکست نمی‌کند مگر اینکه تقصیر ماست. این نکته قرآنی است، این را تحویل بگیرید. هیچ موقع گزارش شکست ندارد مگر این که شکست تقصیر ماست. این گونه نیست که به هر جهت این گونه بوده که باید یک همچین چیزهایی اتفاق می‌افتاده است، نخیر. برای همین است که در احد از خودش دفاع می‌کند خدا بر مبنای آنچه که در بدر است. سوره آل عمران را نگاه کنید بر مبنای آنچه که در بدر است که می‌گوید چی می‌خواستید؟ منو باز است. ملائکه می‌خواهید؟ چند تا می‌خواهید؟ از کدام برند؟ سه هزار تا برند منزلی خوب است؟ نشد؟ چی می‌خواهید؟ برندش را عوض کنم؟ تعدادش را عوض کنم؟ «بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» من با ملائکه مسوم و نشاندار پنج هزار می‌آیم وسط. بعدش به ملائکه می‌گویم ملائکه بیایید در میدان «فَأَصْرَبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَصْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» بیایید خودتان بجنگید.

برای همین گزارش‌های بدری این گونه است. که راوی می‌گوید من رفتم که بزنم. ماها این گونه می‌رفتیم بزنیم، میدیدیم که کله طرف پرید. این‌ور، می‌خواستیم بزنیم کله‌ای. می‌پرید. خود ملائکه دست به کار شده بودند. آمده بودند خودشان وسط میدون. خب، برای همین است که در آیه همین را دارد که به ملائکه می‌گوید که «فَأَصْرَبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَصْرَبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» من این گونه می‌آیم وسط، حالا هیچ‌جای شکست وجود ندارد. اگر تو احد هم هست، من همین گونه می‌آیم وسط و آدمم «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ» حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ» شما فشل شدید. ولی هیچ موقع پایان بندی قرآن با شکست نیست. این را دقت کنید. پایان بندی آن همیشه با یک پذیرش خسارت یا پذیرش مصیبت است.

بعدش هم انقدر قشنگ مثل کتلت که این طرف و آن طرف میکنند که درست دربیا از آب، این این کار را می کنند. یک دم می گوید «إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ» «اگر ما زخم خورده ایم، آنها هم زخم خورده اند.» «إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ» اگر شما دردتان آمده، آنها هم دردشان آمده است. حواستان باشد فکر نکنید فقط ما دردمان آمده است. «أَوَلَمْ أَصْابَكُمْ مُصِيبَةً قَدْ أَصَابْتُمْ مِثْلَهَا» این مصیبتی که به شما رسید که دو برابرش را زدید. یعنی به هرجهت به این ور هم حواستان باشد، شما هم زدید، فکر نکنید فقط خوردید. زد و خورد بوده است. پایان بندیش این گونه است. باز دوباره جنگ چنین همین گونه پایان بندیش همین مدلی است. می گوید فقط شما معجب شدید. رفتید در معادلات دیگران. من نخواستم شما با معادلات دیگر حرکت کنید. بروید روی معادله موشکی، پدرتان را در می آورم. اگر بروید در این معادله بایستی، جنگ حق و باطل معادلاتش فرق دارد.

ویژگی های رجال

خدا رحمت کند حاج قاسم را، به نقل معتبر بنده شنیدم از یک واسطه. حاج قاسم به کسی گفته است، آن به من گفت که من معاونانم را نمی گذارم دافوس بخوانند بخاطر این ترسو می شوند. دافوس مال جنگ های رسمی نظام ها با همدیگر است. اگر اونی بخوانند ترسو می شوند. این حرف حاج قاسم است. کما اینکه من به یکی از این سرداران اسلام گفتم که شما دافوس خواندید که گفته است لشکرها این گونه اند؟ گفت. همه را، همه را خوانده ام. گفتم قبول داری؟ گفت آره قبول دارم. گفتم دقیقاً امیرالمؤمنین همین ها را قبول ندارد.

شروع کردم بیانات امیرالمؤمنین را خواندن. گفتم همینی که شما قبول دارید (حضرت قبول ندارد). مشکل هم همین است. مشکل این است که شما طبیعتاً بدر برایتان معنی ندارد دیگر وعده های الهی و سپاه رعب ندارد. این جاست که هست در سپاه امیرالمؤمنین فرمانده لشکرهایی که گاهی اوقات برمی گشتند، می گفتند که آقا داریم می رویم با معاویه بجنگیم. داریم می رویم با معاویه بجنگیم. با آن لشکر عظیم که بنزیم پارس جنوبی را زده است، برویم بجنگیم؟ آماده اید؟ همه سکوت می کردند. سکوت کردید؟ مشخص است که فهمیدم نظراتان چیست. آمد پایین از منبر. به حضرت میگویند اخویاز کجا نظر فهمیدی؟ بله، تو که این گونه می گویی، خب، همه وایمی ستند تحمل می کنند دیگر که آقا اگر این کار را بکنی، آن کار را می کند. بعد هفتاد درصد پمپ بنزین ها هم معطل می ماند. حالا بفرمایید ما چه کار کنیم؟ همین کار هم خیلی وقت ها با آقا انجام می شود. این ها هستند، منتها راه پیروزی است. راه پیدا شدن مرد است. مردانی که اهل آقا اجازه آقا اجازه نیستند. مردهای نورانی. اینها ایند که همه معادلات دست این هاست. دست مردم نیست، دست این هاست. اینانند که وقتی که «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكَفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» اینانند که می آیند وسط، همه چیز را تغییر می دهند

این ها بر اساس سوادهای کلاسیک حرکت نمی کنند بر اساس نورانیت حرکت می کنند و فضا را نورانی می فهمند و بر اساس نورانیتی که از آن نور الهی که توسط اهل بیت افتاده در بیوتی، که حالا می گویم این بیوتی منظور صرف خانواده نیست گرچه خانواده پایه است، در آن جمع هایی که این نور دارد آن جمع انسان های همگرای در داخل رحم ولایی را دارد به همدیگر مرتبط می کند. این نور می آید وارد رحم می شود و وارد بیت می شود و این را تبدیل به اهل البیت می کند. این ها میشوند اهل البیت. اهل البیت می دانند که یک معنی است که آن شاخص هایش چهارده معصومند. وگرنه اهل البیت چیزی است که به ائمه به برخی از اصحابشان هم گفته اند مثل سلمان. همه ائمه یک سری آدم داشتند به شان اهل البیت گفتند. این ها اهل البیت اند. اهل این بیت اند، اهل این تئوری اند، اهل این خانه اند. این رحم ولایی این ها را به همدیگر متصل کرده است. این ها باید تربیت بشوند. این مردان باید تربیت بشوند. این مردان هم در مقابل زنان نیست دیگر.

حالا در بیوت می گویم. ولی مشخصا در همین جا در همین آیه آمده است. حالا عرض می کنیم. ولی اینجا را نگاه بکنید، ایی که «وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَقَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» می گوید این ها دختران منند. خب، برید سراغ دخترهای من. بعضی ها به اشتباه فکر می کنند دختر خودش را می گوید که دخترانش را حاضر است بدهد به همجنس باز. می گویند این چه پیغمبری است دیگر؟ نه بابا دخترهای امت دخترانشان هستند. حضرت لوط چونکه سعه وجودی پیدا می کند. یک نفر وقتی هی سعه پیدا می کند، این گونه است. که شما نگاه کنید، همان پسر و دختر ازدواج نکرده یا ازدواج کرده ای که بچه ندارد، تا ازدواج می کند، یک حریم دیگری را هم درست می کند. مدافع او هم هست، بچه دار مدافع آن هم هست. همین طور سعه اش که می رود بالا، بچه هایش بیشتر می شوند. واقعاً آن ها می شود بچه هایش. یعنی همان طور دغدغه راجع به دیگران دارد که راجع به بچه های خودش. این هم بچه اش است، این هم دخترش است. یک نبی خدا این گونه است. دختران امت دخترانشان هستند. چونکه در آن بیت است، در آن ذریه است.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي صَبْتِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ» یک مرد بین شماها نیست؟ این گونه است. گاهی اوقات یک مرد، یک مرد با مرام، این معادلات را عوض می کند. «أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ» یک مرد بین شما نیست؟ «قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكِ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُنَّ مَا نُرِيدُ» این همین حرف است که همجنس بازهای امروز هم همین حرف را می زنند. که می گویند «My body My choice» بدن

من، انتخاب من. این حق من است. حقم را خودم تعیین می‌کنم. من می‌خواهم این‌گونه باشم. یک ویژگی، یک گرایش است. برای همین هم لفظ و واژه را می‌شویند، همجنس‌بازی می‌شود همجنس‌گرایی. یعنی منظور دارند در این (نام‌گذاری). من قبلاً نمی‌دانستم منظور دارند. بعداً فهمیدم منظور دارند. یعنی می‌خواهند بگویند این نود درصد دست راستی هستند، ده درصد هم چپ هستند. یک گرایش طبیعی در آدم‌هاست که می‌گوید آقا تو که می‌دانی ما حق‌مان دست خودمان است. حقوق‌مان دست خودمان است.

حضرت لوط می‌گوید «قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ» ای کاش من زور داشتم. یا پناه می‌بردم به یک سری ستون محکم. یا زور داشتم. حالا این زور داشتنش یک نکته‌ای دارد در خودش که حالا ما برای کسانی که بحث‌های عرفانی را دنبال می‌کنند گفتیم زور داشتن یعنی اعمال زور می‌توانستند بکنند. چون مأذون نیستند. چون معصوم نیستند، اعمال نمی‌توانند بکنند. بسیاری از علما که رعایای این‌ها هستند، این‌ها می‌توانند زیر و زیر کنند. این که بعضی‌ها سوال می‌کنند که چرا امام حسین این کار را زیر و زیر نکرد؟ چرا امیرالمؤمنین به چاه می‌گوید؟ خب بزن زیر و زیر کن همه آنها را. می‌تواند بکند؟ بله، می‌تواند بکند، اما نمی‌کند، مگر اینکه مأذون باشند، دست بزنند. برای همین از حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها در بحث مسجد یک لحظه آمدند زیر و زیر کنند، امیرالمؤمنین نداشت. مأذون باید باشند. اگر مأذون باشند، می‌کنند. اگر مأذون باشند، در حقیقت یک کارایی ازشان برمی‌آید. اگر مأذون نباشند، نخیر، نمی‌کنند. در درجه اول دست به چیزی نمی‌زنند. لذا علم غیب‌شان بروز نمی‌دهند. از علم غیب‌شان استفاده نمی‌کنند. از قوايشتن استفاده نمی‌کنند، یعنی از ارسال همت (استفاده نمی‌کنند). به قول آقایون ارسال همت نمی‌کنند. این‌ها نکاتی است که مأذون نیست بله. البته یک التجاء درونی (لازم است). حالا این را در پراتز می‌گویم مهم است. یکم قوت روحانی لازم دارد. رجال لازم دارد که «لَا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَ بَیْعٌ أَنَّهُمْ لَا یَسْأَلُونَ عَنْ دِیْنِهِمْ وَ لَیْسَ لَهُمْ شَأْنُ الْآخِرَةِ» (لازم است). بیعی آن‌ها را سرگرم نمی‌کند. تجارت می‌کند، ولی اصلاً سرگرم این کار نیست. اصلاً کلاً یک جای دیگر است این. ما این‌ها را لازم داریم. آدمی که اهل تجارت و بیع است، ولی تجارت و بیعش، درس و دانشگاهش سرگرمش نمی‌کند.

ببینید، یک نکته‌ای هست در همین سفید شدن محاسن و این‌ها در روایات هم هست. ببینید، شماها مشکي هستيد چونکه روح‌تان مشکي است. خب، قاعده‌ی پیرمردی و پیری این است که انسان سفید می‌شود، یعنی دارد روشن می‌شود. این نیست که فقط بر اساس نبود رنگ دانه‌های فلان (باشد). دارد از مرحله قوای جسمانی به مرحله قوای روحانی می‌رود. یعنی اگر همین‌طور درست زندگی کرده باشد، التجاء درونیش گاهی اوقات یک چیزهایی را عوض می‌کند. لزومی ندارد اعمال بکند. یعنی دست بزند خودش به کار. خدا دل این را نگاه می‌کند. برای همین است که در آن آیه «فَلَمَّا ءَاسَفُونَا اَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ» اگر ما را به تأسف بیاورید، ما انتقام می‌گیریم. گفتند آقا یعنی چه؟ خدا را به تأسف مگر می‌شود آورد؟ گفتند بله، اگر یک ولی خدا به اسف بیفتد، خدا انتقام می‌گیرد. این روایات ذیلش را نگاه کنید. یعنی ولی خدا اگر دلش یک‌هویی بگیرد، یکهو دودمان طرف به باد می‌رود. چرا؟ چونکه این روشن است. این سفید است، روشن شده است.

برای همین است نگاه بکنید می‌بینید که اساساً کسانی که از یک سنی رد می‌شوند، دیگر آن کارهای جوانی را انجام نمی‌دهند. مثلاً دیدید حالا یک ماشینی نشستید یک جوانی یک موتوری می‌خواهد از شما راه بگیرد، نمی‌تواند بگیرد و فلان و این‌ها. وقتی می‌گیرد خلاصه به همه اجداد شما یک عنایتی می‌کند و می‌رود. یعنی ساده نمی‌رود. می‌بینید یک نفر عاقله مرد، یک نورانی‌تی پیدا شد، یک معرفتی در او پیدا شده است که اساساً از این کارها نمی‌کند. از این حرف‌ها نمی‌زند دیگر به این صورت. مگر اینکه پیرمرد اینقدر بد شده باشد که این دیگر خیلی باهش دولا پهنا حساب می‌کنند، اگر پیرمرد شده باشد. برای همین است گفته اند که در سن چهل انبیاء، انبیا می‌شوند نوعاً که سرآغاز قوت‌های روحانی شده‌اند که با خواست یک اتفاقی می‌افتد. این‌ها دست به چیزی نمی‌زنند. برای همین است که به قول آقای حسن زاده می‌فرمودند که سرّ این که ائمه خیلی وقت‌ها نمی‌دهند و امامزاده‌ها می‌دهند، سرّش این است. ائمه نمی‌دهند، امامزاده‌ها می‌دهند. ائمه دست خیلی به کار نمی‌برند، ولی امامزاده‌ها می‌دهند.

اولاً ممکن است مأذون باشد، بدهد. مثلاً آقای نخودکی، دیدید همیشه یک سری خانم‌هایی هستند، آنجا هستند، از آقای نخودکی شوهر می‌خواهند. اینها مأذونند در حقیقت از این کارها می‌کنند. آقا یک نفر رفته بود از امام رضا زن خواست. خلاصه هر چی توسل می‌کرد، نمی‌شد. رفت کنار قبر شیخ بهایی خواست و داد و زندگیش بد شد و طلاق داد. آن هم آمده بود پیش شیخ بهایی گفت خوب، بلد نیستی دست زن. اما می‌داند، نمی‌دهد دیگر. لذا غیب دانستن و غیب اعمال کردن خودش یک مشکلي است برای کسانی که تا حدی می‌دانند. این هم دلیلش به خاطر این است که ما همه لوازمش را با هم نمی‌دانیم. یک قصه دارد مثنوی دفتر سوم که می‌خواهد برود پیش موسی، می‌گوید من زبان حیوانات می‌خواهم یاد بگیرم. شنیدید یا نشنیدید؟ حیف که این ذخائر فرهنگی ما مثل مولوی و سعدی و حافظ و این‌ها از دست‌مان در رفته است. خیلی داستان فوق العاده ای است به خصوص از خود مثنوی اگر ببینید با نکاتی که دارد. دفتر سوم اگر اشتباه نکنم. می‌گوید من زبان حیوانات می‌خواهم یاد بگیرم. بهش می‌گوید زبان حیوانات مشکل است یاد گرفتنش به درد نمی‌خورد. با همین زبان انسان‌ها تو کارت حل می‌شود. بالاخره توافق می‌کند برای اینکه من زبان حیواناتم نشد، زبان سگ و خروس درخانه را بدانم. بعد دیگر خدا اجازه می‌دهد این زبان این دو بزرگوار را یاد می‌گیرد. از صبح می‌نشینند، ببیند چه می‌گویند. یک خرده نانی میریزد آن خادم،

این خروس می‌رود چنگ می‌زند برمی‌دارد، سگه می‌گوید که من چه این وسط؟ خروس می‌گوید مشکلی نیست، این اسب فردا می‌میرد، بعد تو می‌مانی و گوشت اسب است. بعد سریع می‌فهمد می‌رود اسب را می‌فروشد. باز دوباره فردا می‌شود باز دوباره خروس می‌رود (خرده نان) را برمی‌دارد، (سگ) می‌گوید چه شد؟ می‌گوید من نمی‌دانم اسب را چرا فروخت، ولی فردا خورش می‌میرد. سریع می‌رود خر را می‌فروشد و باز دوباره فردایش می‌گوید فردا غلامش می‌میرد، باز غلامش را می‌فروشد و چقدر هم شکر می‌کند که خدای من، من چقدر خوبم، الان زبان حیوانات را می‌دانم، باعث شده است که ضرر مالی نخورم. (چند روز) بعد می‌گوید نگران نباش فردا خودش می‌میرد و بعد دیگر واسه سور و سات به پا می‌شود به تو هم می‌رسد. این می‌رود پیش موسی، می‌گوید که این گونه شد و این‌ها. می‌گوید بله، هیچ راهی نیست و می‌میری فردا. می‌گوید چرا این گونه شد؟ گفت بابا، آن چیزهایی که قرار بود بمیزند، این‌ها بلاگردان تو بودند. قرار بود به جای این که بلا بخورد به تو، بخورد به اسب. این اسب بلاگردان بوده است و تو این را نمی‌دانستی و این کار را کردی. حالا برو از این‌هایی (به آنها فروختی) حلالیت بطلب. هر کدام را که می‌رود حلالیت بطلب. به او می‌گوید آقا، دمت گرم! با این اسب من می‌خواستم بروم مسافرت، نتوانستم بروم این مرد. راهزن‌هایی به آن کاروان زدند. الحمدلله من نبودم. این بلاگردان بوده است. قرار بود برای این بلاگردانی بکند. این فروخته رفته و آن بلاگردان کرده است.

علم غیب هم همین‌جوری است. دانستن سطحی هیچ چیز نمی‌کند. دانستن سطحی هیچ خوب نیست. اصلاً آدم نداشته باشد بهتر است. مگر اینکه اعمال نکند. اصلاً دست به هیچی نزند. هر کسی هم ببینید یک عین ثابتی دارد، یک تقدیری دارد. انقدر نمی‌شود در تقدیرات آدم‌ها هی فرود بیایید. تقدیرش همین است. مثل استعداد یابی است. بعضی‌ها استعداد دارند همین. مثلاً فرد می‌فهمد (این چه استعدادی دارد). این علی ما فکر میکند چون که من می‌خوانم او هم باید بخواند. اصلاً استعداد ندارد. تا دلتان بخواهد در خط و نقاشی استعداد دارد، ولی استعداد ندارد. خب، آدم چه کار می‌کند در این موارد؟ ندارد دیگر، استعداد ندارد. خودش را الکی نمی‌کشد. الان یک نفر، یک «اعوذ بالله» بگوید من می‌توانم بهش بگویم که تو استعداد صدا داری یا نداری. به درد قرآن خواندن می‌خوری یا به درد قرآن خواندن نمی‌خوری؟ برو شنا کن. یعنی استعداد آدم‌ها برای همین انقدر حرص نمی‌خورند. یک استعدادی دارد، یک توانی دارد، یک سرنوشتی دارد، یک قضا و قدر حاکم بر خودش دارد که حالا این‌جوری هم نیست که من هی بال بال بزنم. آقا، من وظیفه‌ام این مقدار تربیت بود، دیگر. من وظیفه‌ام را انجام دادم. جز وظیفه‌ام انجام نمی‌دهم که آن هم خارج از این تغییر نمی‌کند. این‌ها ببینید، اعمال و ارسال همت خیلی وقته نمی‌کنند. این همین کاری است که حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌کند و در روایات ذیل همین آیه آمده که حضرت این کار را می‌کند، یعنی اعمال می‌کند. ماذون است و این کار را می‌کند. چون ملذونند این کار را می‌کنند، یعنی می‌زنند زیر و زیر می‌کنند

دیگر همین‌جوری بروم بالای منبر و مثلاً با چاه درد دل کنم، از این کارها نمی‌کنند. حضرت می‌زند، همه را صاف می‌کند در مقابل خودش. این‌جوری، اینقدر مماشات مثلاً ترویجی-تبیینی نمی‌کنند، اعمال می‌کند. حالا این یک چیزی است که آن موقع این خواست البته باعث این می‌شود که خدا «جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا»، خدا می‌زند زیر و برشان می‌کند. «أَوْءَاوِي إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ» یا من یک رکن شدید داشتم، پناه می‌بردم بهش. ببینید، یک ولی خدا، یک پیغمبر است، نه نبی فقط رسول هم هست «(۴۲:۲۵) مِنَ الْمُرْسَلِينَ». رسول هم هست، باید پناهنده بشود به یک عده دیگر. به یک رکن‌های شدید، استوار باید به این‌ها پناه ببرد. این کار را در بیاورد. همان‌جوری که پیغمبر به امثال حضرت ابوطالب و این‌ها پناهنده شده بود، رسماً به خدیجه پناهنده بود. این‌ها رکن شدید بودند. تا مادامی که پیغمبر ابوطالب را داشت، جاش توی مکه بود. ابوطالب نداشت نبود دیگر تمام شد. شد عام الحزن و دیگر نداشت.

یک همچین چیزی. ببینید، ما احتیاج به این جور آدم‌های نورانی داریم که به قوت روحانی کار بکنند. با قوت‌های روحانی‌اش دارد کار می‌کند و به واسطه قوت‌های روحانی‌اش در میدان می‌ماند. رکن شدید است، رکن قابل اعتماد است. کار جلو بر است، کار انجام بده است، دست‌های آقا اجازه! آقا اجازه نمی‌کند. ببیند آقا چه احتیاج دارد می‌رود دست آقا را پر می‌کند. حاج قاسم همین‌جوری بود. حاج قاسم کسی بود که دست آقا را پر می‌کرد. گاهی اوقات با آقا هماهنگ نمی‌کرد. این داستان‌ها دارم از حاج قاسم که رده‌بندی دارد، نمی‌توانم بگویم حزب الله را چه جوری تغذیه کرد حاج قاسم و حضرت آقا بعداً متوجه شدند که گفتند که مثلاً ما که به حزب الله کمک نکردیم، می‌گفت چرا من کمک کردم؟ فلان جریان من کمک کردم. الان تمام انبارهایشان پر است. آقا فرمودند که عجب! با من که هماهنگ نکردی. گفت نه. گفتند: خب اینجا هماهنگ نکردن، ترجیح دارد.

یک آدم این‌جوری می‌خواهیم. ما یک آدم نورانی، اهل شب، اهل نورانیت. رملو و آرنولد و این‌ها این نیست. برای همین است که شما وصف مومنین در صحنه را که در قرآن و در نهج البلاغه نگاه می‌کنید، می‌بینید انگار یک سالک‌های الی الله‌اند. اصلاً انگار صوفیه و دراویش در زمان امیرالمؤمنین‌اند. برای همین است نگاه بکنید، این مهم است. ربنا قرآن پشت خاکریز است. یک موقع آقای پناهیان می‌گفت که شما چرا قرآن می‌خوانید در محفل الله الله می‌گویید؟ گفتم خب چه بگوئیم؟ گفت ما گریه می‌کردیم. گفتم شما پشت

خاکریز بودید. ما نشستیم آنجا، روی میز داوری می‌گوییم، می‌خندیم، گل می‌گوییم، گل می‌شنویم. بگذار آن طرف هم قرآن میخواند ما هم می‌گوییم الله الله. باریکلا مشتی. فلان.

شما در کانال این را می‌خواندید آنجا جای گریه کردن بود. جای رینا و گریه است. قرآنی که کسی پشت خاکریز میخواند پر از ریناست. برای همین می‌گویم، می‌خواهم نکته در اینجا را به شما بگویم. این مردان، مردان اهل خوف و خشیت هستند. برای همین می‌گوید «يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» می‌گوید این‌ها اهل خوفند، اهل خشیتند، اهل بکائند، اهل چه و چه‌اند، اهل تسبیح‌اند، اهل تقدیسند. چنین موجوداتی با این ویژگی‌ها تهش ما چنین چیزهایی می‌خواهیم نه یک رمبو، نمی‌دانم چه که انقدر چیز به خودش آویزون کند. بعدش می‌بینی که رژه و سان فلانطور می‌رود و می‌بینی در صحنه است. لشکر بیست و یک تهران میدانید که گارد شاهنشاهی بودند این‌ها دیگر. اولش طرح ابوذر این‌ها رفتند در جنگ که اینجا جنگ است، شوخی نیست، رژه نیست اینجا برگشتند همه. کسی که گارد شاه باشد و با آن تجهیزات، آن هیکل‌های ستر و آن جور رژه و این‌ها که معلوم نیست توی کانال دوام بیاورد که، اون جلو مرگ دوام بیاورد. لذا لشکر بیست و یک تهران که همان گارد شاه بودند، این‌ها رفتند، شکست خوردند، برگشتند بدون هیچ مقاومتی. تاریخ جنگ را بخوانید.

جواب سوال: قابل تربیت هست، منتها صحنه‌ی تربیت لازم دارند. ببینید صحنه‌های الگوسازی‌ها، صحنه‌ی مجاهدت‌های واقعی، جهاد، این‌ها آدم پرورش می‌دهند. همان موقع شهادت حاج قاسم، گفتند حاج قاسم قابل تکرار است؟ گفتم هم بله و هم نه. اگر شما صحنه جهاد را دوباره احیا کنید، حاج قاسم که بوده؟ یک روستایی و روستازاده‌ی کشاورز، این بلند می‌شود حاج قاسم و حسن باقری این‌ها تولید می‌شوند و اگر آن صحنه را مجدد خلق نکنید، «ز آب خرد، ماهی خرد خیزد نهنگ آن به که با دریا ستیزد» شما نهنگ می‌خواهید از اقیانوس در بیاورید، در جوب در نمی‌آید دیگر. یعنی فکر می‌کنند ما جوب درست می‌کنیم از داخلش نهنگ در می‌آید. حتماً در نمی‌آید آن صحنه را درست کنی از داخلش نهنگ هم در می‌آید. یک سری قابلیت پیدا می‌کنند که در آن رشد کنند و البته الگودهی‌های مناسب را پیدا می‌کنند. آنجا الگوها چمران بوده، الگوها این بوده، آن بوده است. الان با این فضای جهانی که وجود دارد، الگوها چیزهای عجیب غریبی است دیگر. در کل دنیا عجیب غریب است. اسوه و الگو یک ابراهیم هادی نیست، آن نیست، این‌ها نیستند.

مثلاً الان یک تحقیقی من دیدم از اروپا، جامعه یونان را بررسی کرده است که از هر ده تا دختر، نه تا دوست دارند خواننده شوند. خب، این قدر روی این الگو پافشاری کرده اند، اینجوری می‌خواهند. جالب است خواننده هم ندارند. از هر ده تا پسر، نه نفرشون دوست دارند فوتبالیست بشوند. فوتبالیست هم ندارند. جالب است که اینقدر هم زحمت کشیدند، ندارند. اینجوری است و این صحنه‌ی تربیت، صحنه‌ی مجاهدانه است. من در همین لبنانی که رفتم تو این سفر اخیرم، یک سید میرغفاری هست، آنجا در کانال طارق هم اگر عضو باشید دیدنش. این کلاً عربی هیچی بلد نیست الا «هو الی الذی لایموت». کلاً همین را بلد است. اصلاً معروفه اونجا به «هو الی الذی لایموت». با زن و بچه و فلان و اینها آمده است در منطقه هرمل. یک منطقه سرد، آسیب‌پذیر با زن و بچه‌اش آمده است. بچه نه ساله نماز شب می‌خواند. میشود تربیت در صحنه. بچه نه ساله نماز شب می‌خواند. این به خاطر چیست؟ آن صحنه تربیت می‌کند، صحنه جهاد تربیت می‌کند و صحنه‌های آکواریومی ما طبیعتاً تربیت هم نمی‌کند. خیلی دیگر آکواریومی تربیت می‌کنند. مجاهد تربیت نمی‌کند. بعد من باب اینکه خدا حواسش به این بندگانست، معدل بچه‌اش همیشه بیست است. می‌رود امتحان می‌دهد معدلش می‌شود بیست. خوب، این همون است که «وَقَتْلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ» خدا علم می‌دهد، علم سر صحنه می‌دهد. با همه زار و زندگیش آمده است. این یعنی مجاهدت، این هم یعنی نتیجه گرفتن، آن هم یعنی عرفان جهادی. این هم یعنی این. با این کارهایی که ما می‌کنیم، خیلی آن سازگاری تام را ندارد. ما یک حالت آکواریومی خاصی را مثلاً به عنوان فضای تربیت درست کردیم. حالت آکواریومی خودمان.

این است که «أَوْءَاوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ» پناهنده بشوم. این خیلی حرف است. یعنی من پناه ببرم به یک نفر دیگر، من پیغمبر. برای همین است که اینجا برگردیم در همون سوره مبارکه نور. ما در سوره مبارکه نور. اینجایی که می‌گوید: «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ» هیچ چیز او را به لهو نمی‌کشانند، هیچ چیز او را سرگرمش نمی‌کند. او دارد آن خط مستقیم خودش را می‌رود «وَإِتْيَاءِ الزَّكَاةِ» آن موقع اینها چه موجوداتی‌اند؟ پر از ترس، نه ترس نسبت به دشمن. این حضرت آقا که این عبارت پایان بندی احد را خواندند تو همین دیدار اخیرشان که «إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ» این اولیاء خودش را می‌ترساند. منتها خب ادامه مهم است. می‌گوید: «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» از آنها نترسید، ولی از من بترسید. یعنی چه از من بترسید؟ بترسید از اینکه درست عمل بکنید و نتیجه بگیرید از این باید بترسید. بله، از دشمن نباید ترسید، ولی از خدا هم نمیشود نترسید. از دشمن نمی‌ترسیم. از خدا هم نترسیم. نمی‌شود که اینجوری از خدا باید ترسید.

تربیت خوف محور

این هم «یخافون» من به نکته‌ای که در این جلسات سحرها دارم عرض می‌کنم همین نکته است. تربیت ترس از جهنمی. شما نگاه نکنید آیه قبلش را نگاه نکنید. حالا من «فِي بُيُوتٍ أَذُنُ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» را گذاشتم، بعداً توضیح بدم. «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» این نور می‌رود در بیوتی که «أَذُنُ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» خدا اذن در رفع داده است «وَيُذَكِّرُ فِيهَا أَسْمُهُ» یعنی «اذن الله ذكر فيها اسمه» میشود «أَذُنُ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ» و «اذن الله ذكر فيها اسمه». «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» اینها اهل تسبیح‌اند. ببینید ما دوتا عبارت داریم در قرآن مهم است، یکی تسبیح، یکی تحمید. یک عبارت هم تسبیح در عین تحمید است. تسبیح چیست؟ تسبیح منزله دانستن خداست، یعنی گیر با من است. نگاه به این است که آقا مشکل من است. آقا الان مشکل منم، من درست نیستم و این باعث می‌شود که وقتی من درست نیستم پایم می‌رود در جهنم. تربیت جهنم پایه که تربیتی است بر اساس خوف که متأسفانه امروزه بعضی‌ها کلاً «إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ» را کلاً ول کرده‌اند. فکر کردند چک سفید است. این عذاب غیر مأمون است. یعنی کسی اینجوری نیست که گارانتی دارد، نمی‌رود جهنم. نه، اینجوری نیست. این «إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ» تربیت جهنم پایه اینجوری است که الان بفرومایید ما بیشتر جهنم دارد تربیت می‌کند یا بهشت؟ جهنم دیگر.

یعنی الان ما نماز صبح می‌خوانیم، نماز شب نمی‌خوانیم، دلیلش چیست؟ نماز صبح نخوانیم، می‌رویم جهنم، نماز شب نخوانیم هیچ اتفاقی نمی‌افتد. فقط مقرب درگاه الهی نمی‌شویم، خوب نشویم. یعنی چیزی نیست. آن جهنم خیلی تربیت می‌کند. خیلی وقت‌ها آن طرف دیدیم، سگ پارس می‌کند آمدم اینور ایستادیم. یعنی واقعاً در دایره‌ی اسلام ایستادیم به خاطر آن آمدم این طرف. دیدیم خیلی سگ دارد پارس می‌کند آمدم اینور. وگرنه اینجوری نبوده است که حالا خیلی دوست داشتیم بیاییم طرف. انقدر هی گفتند جهنم آنجوری است و فلان و اینها، گفتیم جهنم است دیگر، به هر جهت سوخت و سوزی هست، نرویم جهنم. همین الانشم همینجوری تربیت می‌شویم ما. یعنی می‌گویند جهنم دارد، می‌گوییم باشد جهنم دارد، انجام نمی‌دهیم. ولی در غیر اینصورت انجام نمی‌دهیم خیلی وقت‌ها.

تربیت قرآن به شدت جهنم پایه است. حتی اگه حب پایه هم باشد، حب خودش را در فضای جهنم نشان می‌دهد. یعنی جهنمش حالا می‌شود اینکه «صَبَرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ» این را چیکار کنم؟ یعنی باز دارد نگاهش به جهنم است. کسی که خیلی اهل بهشت است یعنی هی بهشت با خودش مرور می‌کند، این به حدی ممکنه فریب خورده باشد. مثلاً همش اینجوری است. بمیریم برویم بهشت. بمیریم امیرالمؤمنین را (ببینیم). یعنی یکسره در این فضای «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً» حالا جهنم هم احتمالاً یک چیزی هست دیگر. رد می‌کنیم و می‌رویم بهشت دیگر اونور. همش در این فضا است. این واقعاً فریب است که ما همش داریم بحث بهشت می‌کنیم. جهنم که آن هم باطن عمل ما است، یعنی عمل خودمان است، که دارد که «تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» این محل طلوعش خود دل است. «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». خود ما کنتم عملون است نه بما عملون، نه در ازای ما کنتم عملون چیزی می‌شود، نه خود ما کنتم عملون است. این حالت، حالت مجاهدان و ربیون است.

شما. سوره مبارکه آل عمران را ببینید. همین آیه صد و چهل و شش، صفحه شصت و هشت را نگاه نکنید. در آنجا وقتی که ربیون را خواست توضیح بدهد گفته «وَكَايْنِ مَنْ نَبِيٍّ قُتِلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ» این‌ها اهل وهم نیستند، اهل ضعف نیستند. اهل استقامتند، «زبر الحديد» هستند، یک پاره‌هایی از آتش، پاره‌هایی از آهن، به هم‌چین موجوداتی هستند «وَاللَّهُ يُجِبُّ الصَّابِرِينَ»، بعد می‌گوید حرف اینها جز این نیست. حرف اینها جز این نیست. یعنی گیر منم همش حرفشان این است «وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» اولش این که خدایا من را ببخش، خدایا من بد کردم، خدایا من را ببخش. حرف این آدم اتفاقاً این است که خدایا من را ببخش. چون که این اتفاقاً می‌داند که در این سرعت‌هایی که او دارد می‌رود کوچکترین ناخالصی در این قطعات او می‌زند می‌ترکند این ماشین او را. لذا تمام حرفش اتفاقاً این است که خدایا این ناخالصی در این قطعات ماشین من نباشد. اگر فولادی است همش فولادی و محکم باشد. به این حالت می‌گویند تسبیح، تقدیس. اگر می‌بینید قرآن اینطور می‌گوید «سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» یعنی سبحان را با عذاب نار می‌آورد، حالت ترس ایجاد می‌کند. در حالت تحمید حالتی است که حالت نعمت است. انسان نعمت می‌گیرد، نگاه می‌کند به نعمت، اینجا تحمید می‌کند: «الحمد لله». خدا را شکر. بابت این نعمتی که به من رسید، خدا را شکر.

یک حالت دیگر هم در فضای تحمید هست که در تحمید تقدیس می‌کند. می‌شود «يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» یعنی با حمد، دارهد تسبیح می‌کند که به آن می‌گویند تسبیح با تحمید. این چگونه است؟ شما صحنه‌های خیلی عظیم را نمی‌دانم دیدید یا نه. جمال‌های خیلی زیبا مثل یک دریای زیبا، یک کوه خیلی فوق‌العاده. اینی که می‌بینید، اینجوری می‌شوید. هوووووف. عجب تصویری. عجب چیزی. این نعمت از یک حدی که بیشتر درک می‌شود، جمال تبدیل می‌شود به جلال. یعنی این هم برای خودش یک حالتی است که طرف جمال را وقتی دارد درک می‌کند، انقدر درک کنه که بگوید هوووووف این دیگر چیست؟ این جوری. معلوم است که دست یک نقاش خیلی حرفه‌ای پشت سر این است. نمی‌دانم این نقاشی‌های خیلی عجیب و غریب را دیدید که نفس را تو سینه حبس می‌کند. این دیگر چه نقاشی است؟ یعنی

اصلاً حس تسبیح دارد. حس این را دارد که یک پشت صحنه‌ای وجود دارد که آن پشت یعنی خیلی مقتدر هست. این را دارد، به این می‌گویند «يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» تسبیح می‌کند با حمد. یعنی با دیدن نعمت، باز دوباره تسبیح می‌کند. اینجوری می‌شود در آن.

اینجایی که شما می‌بینید «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» منظور این است. یعنی این‌ها اهل تسبیح‌اند، چرا؟ چون که اهل مناجات‌اند، اهل عذاب‌اند، اهل دیدن عذاب‌اند، برای همین است که آیه بعدش داره «يَخَافُونَ يَوْمًا». چون که اهل تسبیح‌اند. چرا اهل تسبیح هستند؟ می‌دانند کمترین خرده شیشه در این سرعت‌هایی که آنها دارند می‌روند، بیچاره‌یشان می‌کند. هم خودشان را بیچاره می‌کند، هم بقیه را. برای همین یکسره بحثشان این است که «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَنَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ». تو منزهی گیر با من است.

ببینید این‌ها چه موجوداتی‌اند؟ یک رجالی‌اند که در بیوتی تربیت شده‌اند، در رحم ولای تربیت شده‌اند که این در خانه هم شکل گرفته است و این را دفعه بعد عرض می‌کنم، مسئله خانه و مادری و همسری و نگه داشتن رحم که از اعضای بدن خانم‌هاست، نقش محوری خانم‌ها در ایجاد اتصالات که آنجا اگر ایجاد بشوند می‌شوند «أُولُوا الْأَرْحَامِ» که این رحم تینی پایه می‌شود برای رحم ولای در قرآن که باید بر اساس اصول ارحام که آیات و روایات را هم می‌خوانم انشاءالله بعداً بر اساس «أُولُوا الْأَرْحَامِ» این‌ها مومنین یک چسبندگی با همدیگر پیدا می‌کنند میشوند اخوه. رفته رفته پایه‌های بحث اخوت از خانه شروع می‌شود تا می‌رود به رحم‌های ولای و بعد رحم الهی. این سه رحم در طول همدیگر، رحم تینی، رحم ولای و رحم الهی. این‌ها به همدیگر ارتباط پیدا می‌کنند.

جایگاه این نور در آنجا معلوم می‌شود. این «رابطوا» در آن موقع معلوم می‌شود. «أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا» که اینها ربط پیدا می‌کنند به همدیگر بر اساس ربطشان به ولیشان به امامشان، به همدیگر ربط پیدا می‌کنند. این‌ها آن موقع در اینجاها هست که رجال در می‌آید. مردانی در می‌آید، زنانی در می‌آید که در همین روایتی که خواندم، در همان آیه «قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِيَ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ»، در همان جا گفتند در مورد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف این خواست لوط آنجا ابراز شده است. یعنی هم قوت اعمال می‌کند، هم رکن شدید دارد. رکن شدیدی از سردارانش که سرداران زن دارد، سرداران مرد دارد. سیصد و سیزده سردار دارد حضرت که آنها کار دربار حضرت درمیاورند. خلاصه سیصد و سیزده تا از این مدل دارد حضرت و خلاصه انشاءالله که اگر از آن مدل هم در نیامدیم، چند تا های کپی و این‌ها در بیابیم، مدل‌های پایین‌ترش. به آنها که امید نداریم برای خودمان. ولی حالا این جنس‌ها و برندهای اصلی می‌گویند یک های کپی هم دارد، یک های کپی ان شاءالله از آن در بیابیم.

باید یک عده آدم آماده بشوند برای اینکه بشوند رکن شدید برای حضرت که آنها دیگر همه جا دارند کار را برای حضرت درمیاورند. آن کسی که بیاید بگوید اینجا پولم را بدید، آنجا قراردادم را بنویسید، آنجا فلان، اصلاً با این کارها که رکن شدید در نیامید. او یک پرنده‌ای است برای خودش، اینور اونور ببرد و کار را در بیاورد و به نظر امام برساند.

ببینید یک ضرب قلمی گفتم، سوالی که می‌کنند این سوال است که بعضی‌ها عبادت می‌کنند، عبادت عبید، بعضی عبادت می‌کنند، عبادت تجار، بعضی عبادت می‌کنند، عبادت احرار. منتها عبادت احرار به این معنا نیست که از جهنم فارغ است. جهنمش مدلش فرق می‌کند. برای همین می‌گوید «صَبْرٌ عَلَىٰ عَذَابِكَ، فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ». بعدش یک چیز دیگری هم هست. ببینید، یک نکته‌ای که حالا در همین بحث‌هایی که گفتم راجع به اعمال و ارسال و همت و قوت، شخصی که خیلی عارف است خودش را عارف نمی‌داند. خودش را در مقام اصلی ضعیف می‌داند. چونکه انسان «خَلَقَكُمْ مِّنْ ضَعْفٍ» خودش را در این حالت می‌داند. برای همین است که وقتی که خودش را در این حالت می‌داند، اتفاقاً خودش را در معرض همین جهنم‌های بسیار سطح پایینی که می‌گویند جهنم خودش را در معرض این می‌داند. عبادت احرار هم که می‌کند، نظر به جهنم دارد منتها جهنمش مدلش فرق دارد.

این که در قرآن آمده است درست است که «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» درست است که «وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ» درست است که اهل بشارت و انذار هستند، اما آنچه که محور کار است، باز هم انذار است. «أَنْ أُنذِرَ قَوْمَكَ»، «فَمَنْ فَاذْنَرُ» است. باید طرف بترسد.

که حالا شما ممکن است بگویید برای بچه چه؟ آن یک پیوست دیگری دارد برای بچه. تربیت جهنم پایه می‌شود تربیت قانون محور. یک تعدادی قانون باید وجود داشته باشد، تعدادش هم زیاد نباشد که بچه باید ملزم به این قوانین بشود که حق ندارد این خط قرمزها را رد کند. مثلاً فلان ساعت باید بیاید، نباید باید گوشش را بگیرند. این که یک سری کارهایش را خودش باید انجام بدهد. فوقش برایش خطر ابتدائی دارد یا یک حد خطر دارد، خودت اتو کن، خب می‌سوزد، بسوزد. ماماها هم اتو می‌کنند می‌سوزند چه برسد به بچه‌ها. این را خودت پوست بکن. حالا یک دانه از این چاقوهای ماست بری بهش بدهید که اصطلاحی هست که ماست را به زور می‌برد، بیفتد

به چون خیار مثلاً. ولی تربیت‌های جهنم پایه در سنن پایین می‌شود تربیت‌های قانون محور. این که وسایلش را جمع نمی‌کند، کیفش را نمی‌بندد، خودت باید ببندی. قانون خانه است. باید خودت این کار را بکنی.

باید ظرف‌ها را بگذاری در ظرف شوئی. نمی‌گوییم اینها بشود مثلاً چهل تا، ولی ده تا قانون دارد مثلاً خانه، روی آن قوانین میایستی. به این می‌گویند تربیت جهنم محور. می‌شود قانون محور در تربیت بچه. ولی بچه که بزرگ شد، رفته رفته باید در معرض این قضیه قرار بگیرد کما اینکه در معرض مسئولیت قرار می‌گیرد، که به جوان هجده ساله هنوز مامانش برایش یک کارایی را انجام بدهد، صبحانه‌اش را آماده بکند، باید چیکار بکند؟ می‌بینید که از پس خودش بر نمی‌آید. این رفته رفته باید احساس بکند که «خافوا بغتة الأجل»، یک اجلی ممکن است بغته بیاید و باید بترسد. حالا در همین ذیل «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ» ذیل این آیه گفته اند «ثمانی عشر سنه (؟ ۱:۰۹:۰۶) مال بچه هجده ساله است. یعنی انقدری عمر کرده است که حجت‌ها برایش تمام شده باشد. گفته اند مال بچه هجده ساله است. یک بچه هجده ساله باید اینقدر فهم پیدا کرده باشد که آماده باشد برای مردن، آماده باشد برای مسئولیت‌های بالا. کما اینکه در جبهه همین اتفاق می‌افتد. طرف هجده سالش، نوزده سالش بود وسط جبهه‌ها بود.

در تربیت خوف محور. این مدل تربیتی که اگر قرآن را یک دور با این نگاه بخوانید، می‌فهمید چقدر خوف در آن زیاد است، از مایه خوف چقدر استفاده می‌کند و این جور سوءاستفاده‌ای که ماها از اهل بیت داریم می‌کنیم، کما اینکه با هر کارمان می‌گوییم بالاخره ما اهل بیت داریم، نپسندیدند و رد کردند این استفاده را. یعنی چه ما ما اهل بیت داریم؟ مثلاً انگار رفتیم مرخصی دیگر چون ما اهل بیت داریم، اصلاً اینجوری نیست. آن شفاعت قرار است ما را رشد بدهد، به راه بیاورد.